

احسان

دو فصل نامه اجتماعی_فرهنگی . پاییز و زمستان ۱۴۰۲ .
شماره هشتم ۱۷۰ صفحه . رایگان



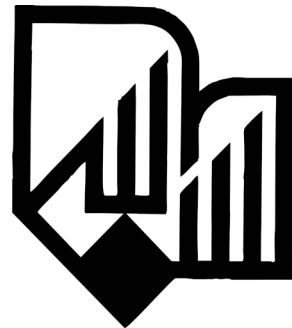
در این شماره میخوانیم ...

● مهاجرت، ناقوس گرفتاری یا آلام صبحگاهی

● صبح روز بعد

● پس کتاب‌هایم چه می‌شوند؟

مهاجرت



شناسه

این نشریه تحت حمایت مادی و معنوی اداره امور فرهنگی دانشگاه اصفهان به چاپ می‌رسد.

جهت دریافت نشریه، اعلام همکاری، نقد و پیشنهاد، در فضای مجازی با ما در ارتباط باشید. همراهی شما، دلگرمی ماست.

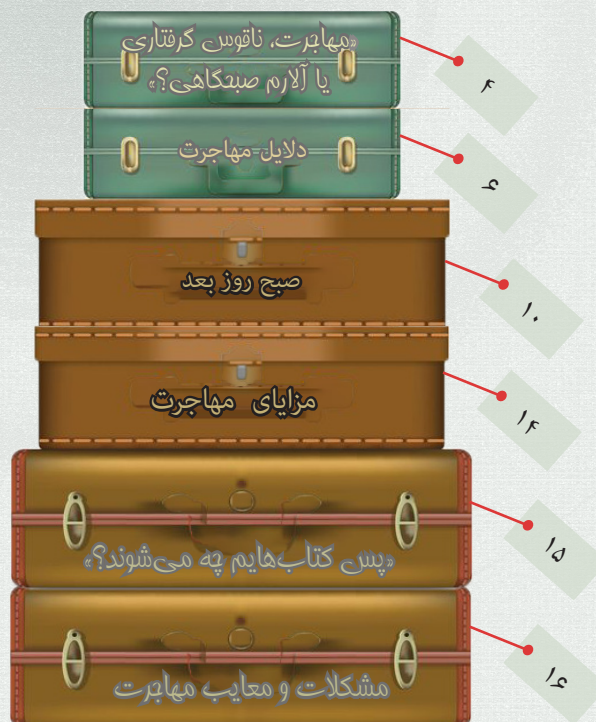
صاحب امتیاز
مدیر مسئول
سردبیر

طراح جلد
صفحه آرا

ویراستار
زهره مقصودی
فائزه داوودی

هیئت تحریریه
فائزه داوودی
سپیده جعفری
نازنین ولی‌زاده

فهرست



سرمقاله

ادب و احترام من را به گرمی محبتِ همراهیتان پذیرا باشید. در هشتمین شماره از نشریه، به سراغ موضوع مهاجرت رفته‌ایم. مسئله‌ای اجتماعی که امروزه اگر نگوییم بحران، به یک دغدغه بدل گشته.

در آغاز این جریان، شاهد مهاجرت نخبگان، افراد تحصیل کرده و طبقه‌ی بالا و متوسط جامعه بودیم؛ اما آنچه به مرور اتفاق افتاد، گسترش میل به مهاجرت در اقشار و شئون مختلف جامعه بود، به شکلی که امروزه شاهد مهاجرت توده‌ای و گروهی هستیم. دیگر مهاجرت محدود به افراد ثروتمند و یا نخبگان درسی نیست، حتی نیروی کار ساده هم احساس می‌کند با مهاجرت به آرامش و خوشبختی بیشتری دست می‌یابد. مهاجرت دیگر غاز همسایه نیست، خبری در دوردست نیست؛ نزدیک است به ما، به شکلی که عزیزان و نزدیکانمان را با اشک بدرقه کرده‌ایم و دیر زمانی نیست که خودمان هم در آن سوی مرزها سکنی گزینیم.

بحث پیرامون دلایل رونق بازار مهاجرت بسیار است اما به همین جمله از لوتر کینگ بسنده کنیم که می‌گوید «هیچ چیز خطرناک‌تر از این نیست که جامعه‌ای بسازیم که در آن بیشتر مردم حس کنند که هیچ سهمی در آن ندارند.» زمانی که مردم در امور سرزمینشان نقش نداشته باشند، زمام امور را در دست عده‌ای خودی ببینند و مدام با برچسب غیرخودی و بیگانه شناخته شوند، زمانی که احساس کنند به جای حمایت و مراقب در خانه مدام مورد سرزنش و تهدید و تنبیه قرار می‌گیرند، ریشه‌های پابندی به وطنشان خشک می‌شود. دیگر خانه‌ی مادری با خانه‌ی غریبه برایشان تفاوتی ندارد. دل بریدن برایشان راحت‌تر می‌شود و این‌گونه مسیر مهاجرت هموار می‌شود.

اما هدف ما علت‌یابی این پدیده نبوده؛ بلکه در تلاش بودیم در قالب یک روند و مسیر نشان دهیم که چگونه فردی از وطن دوستی و میل به آبادی سرزمینش به ترک وطن و مهاجرت می‌رسد. خواستیم مسیر این تحول را نشان دهیم و در نهایت بگوییم مهاجرت چیز عجیب و غریبی نیست که فقط برای همایسه رخ بدهد. گاهی یک اتفاق کوچک بهانه‌ای می‌شود برای مهاجرت!

در نهایت امیدواریم روزگار به گونه‌ای رقم بخورد که همه بتوانند در وطنشان با رضایت و خوشبختی زندگی بکنند. چراکه آدمیزاد بنفشه نیست که ریشه‌هایش را در هر خاکی که خواست بکارد. هرچقدر هم تلاش کنیم، غربت درد دارد.

مهاجرت

کلمه دغدغه آفرینی که برای ایرانی ها به مسئله‌ی مهم تبدیل شده. نمی شود بحث مهاجرت را به زبان آورد و فریاد وامصیبتا و واسفا که همه دارند مهاجرت می کنند یا می خواهند مهاجرت کنند را نشنید.

حالا بهتر است کمی از دیدگاه علمی به مساله مهاجرت پردازیم و ببینیم آیا واقعا مساله مهاجرت در کشور ما یک زنگ خطر جدی است یا صرفا آلام صبحگاهی؟

تصور غالب این است که کشورهای توسعه یافته، یا به قول دیگر جهان اول، میزان مهاجرت پذیری بیشتری دارند. و از سمت دیگر مهاجر فرستی کمتری هم دارند.

و بالعکس، این کشورهای در حال توسعه و جهان سومی هستند که بیشترین نرخ مهاجر فرستی و کمترین نرخ مهاجرپذیری را دارند.

طبق تقسیم بندی مرسوم (که بحث درباره صحت یا عدم صحت آن در مقال دیگری می گنجد)، ایران جزو کشورهای در حال توسعه است. پس از نظر مهاجر فرستی هم حتما در رتبه بالایی قرار دارد. و از طرف دیگر، انتظار می رود ایران از نظر مهاجرپذیری رتبه های پایین جدول را اختیار کرده باشد.

قبل از این که به سراغ آمارهای رسمی و جهانی برویم تا به اصل واقعیت برسیم، این سوال را به خودتان پاسخ دهید:

به نظر شما ایران از نظر مهاجر فرستی در رتبه چندم قرار دارد؟

انتظار ما این است که ایران را در میان ده کشور اول مهاجر فرست ببینیم. ولی آمارهای به دست آمده در سال ۲۰۲۰ حاکی از آن است که ایران در **رتبه ۵۴** مهاجر فرستی قرار دارد!

حالا رتبه های ابتدایی را چه کسانی تسخیر کرده اند؟ طبق آمار، کشورهای هند، مکزیک، روسیه، چین و سوریه رتبه های اول تا پنجم مهاجر فرستی را دارند. بحث را از نظر میزان مهاجرپذیری ادامه می دهیم تا فاصله میان آن واقعیت را هم با تصور و انتظاراتمان بسنجیم.



این بار در ذهن خود به این پرسش پاسخ دهید که
ایران از نظر مهاجرپذیری در چه رتبه ای قرار گرفته؟

به نظر می رسد اکثر افراد در پاسخ خود به این سوال ایران را جزو پنجاه کشور اول در مهاجرپذیری هم ندانند! در حالی که واقعیت این است که ایران از نظر مهاجرپذیری، بر اساس داده های سالنامه مهاجرتی ایران در سال ۲۰۲۰، در رده ۲۳ قرار دارد. یعنی ایران جزو سی کشور اول مهاجرپذیر در جهان است!

اگر با خواندن این آمار حیرت زده شدید و تعجب کردید، یعنی میان آنچه وجود دارد با آنچه تصور می کنیم فاصله زیادی هست. حالا باید به این بحث پردازیم که این فاصله چرا ایجاد شده؟

بیایید این مساله را از نظر بعد ذهنی بررسی کنیم و به تاثیر بر ساخت های ذهنی در ایجاد این فاصله توجه کنیم.

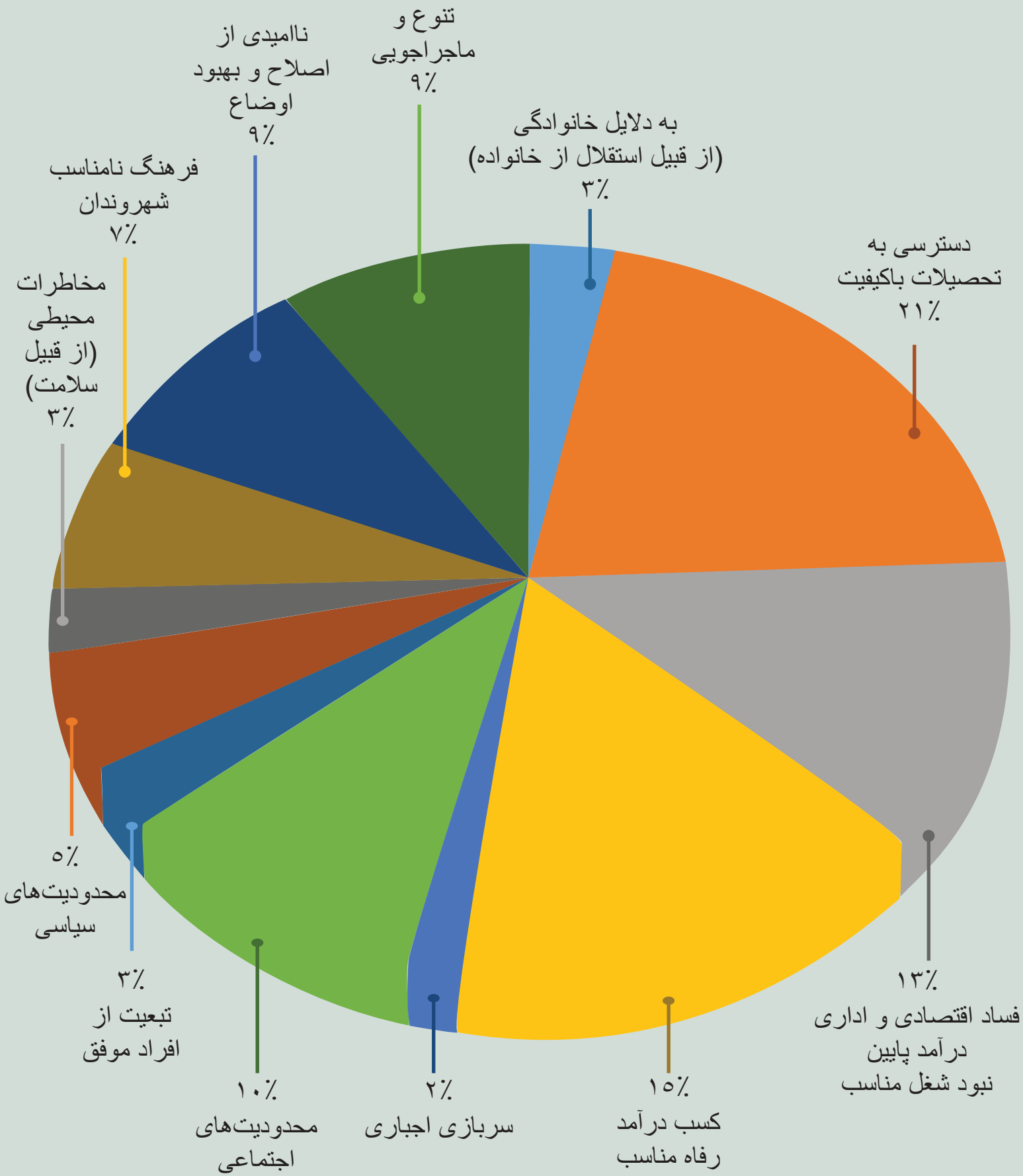
کمی که تامل می کنیم، به این نکته پی می بریم که گویا بعد ذهنی در مسئله مهاجرت امر جدی و قابل توجهی است. یعنی تصور ما نسبت به وضعیتی که داریم قوی تر از وضعیت عینی و واقعی است.

به این معنا، ممکن است ما علت افزایش مهاجرت را در کاهش احساس تعلق به ملت خود یا به عبارت دیگر کاهش هویت ملی جست و جو کنیم. عوامل دیگر مثل ناامیدی، نا کارآمدی، احساس محرومیت یا نارضایتی اقتصادی را هم شاید بتوان به این وضعیت نسبت داد. حال آنکه در حقیقت ممکن است عواملی که به نظر ما مسئله ساز شده اند، در عینیت خیلی جدی و مشکل آفرین نباشند.

بنابر این، هر چند مساله مهاجرت و میل به مهاجرت از ایران، مسئله قابل توجهی است و نیاز به پیگیری و برنامه ریزی دارد، اما باید توجه کرد که بعد ذهنی باعث نشود این زنگ هشدار اولیه را، ناقوس گرفتاری تلقی کنیم.

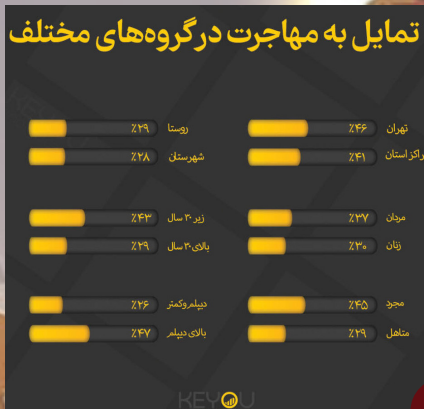
دلایل
مهاجرت





مرکز افکارسنجی کیو، در آذرماه ۱۴۰۰ فورشیدی، نخستین نظرسنجی ملی «تمایل به مهاجرت» را با هدف بررسی میزان تمایل به مهاجرت و نیز مهم‌ترین انگیزه‌های آن در دستور کار قرار داد و مهم‌ترین یافته‌های این نظرسنجی، در ادامه خواهد آمد. این پژوهش با رعایت منطق و روش‌شناسی استاندارد نظرسنجی‌های علمی، تلاش دارد تصویری دقیق و صادقانه از افکار عمومی را پیش روی مخاطبان خود و سیاست‌گذاران قرار دهد.

جامعه آماری این نظرسنجی کلیه افراد بالای ۱۸ سال ساکن در کشور بوده و به‌م نمونه برابر با ۱۳۰۰ نفر است. به منظور رعایت حداکثر دقت، توزیع نمونه بین کلیه استان‌های کشور، شهر و روستا و نیز زنان و مردان متناسب با بهم جمعیت آن‌ها لحاظ شده است. بر اساس پیمایش وضعیت اجتماعی فرهنگی و اخلاقی جامعه ایران، تمایل به مهاجرت در سال ۹۵ برابر با ۲۹.۸ درصد بوده است. به عبارتی ۲۹.۸ درصد از افراد در آن سال بیان کرده‌اند که مایلند مهاجرت کنند که اکنون بر اساس پیمایش کیو در آذرماه ۱۴۰۰، این نسبت به بیش از ۳۳ درصد رسیده است.



تمایل به مهاجرت

اگر شرایط مهاجرت برای شما مهیا باشد، آیا مایل به مهاجرت هستید؟

از هر ۳ نفر، ۱ نفر مایل به مهاجرت است

۳۳.۴ درصد از افراد بالای ۱۸ سال در صورتی که شرایط برای آن‌ها مهیا باشد، مایل‌اند مهاجرت کنند

ترجیح الگوی مهاجرت

در بین کسانی که تمایل به مهاجرت دارند



مهاجرت دائم



مهاجرت همراه خانواده

در بین افرادی که تمایل به مهاجرت دارند، 67 درصد مهاجرت دائم و 83 درصد مهاجرت همراه خانواده را ترجیح می‌دهند

KEYU analytics

مهم‌ترین انگیزه مهاجرت



تحصیل



عوامل سیاسی



عوامل فرهنگی



عوامل اقتصادی

دستیابی به موقعیت اقتصادی بهتر یا خروج از وضعیت بد اقتصادی، مهم‌ترین انگیزه افرادی است که تمایل به مهاجرت دارند. پاسخگویان امکان انتخاب چند گزینه را داشته‌اند. در نتیجه جمع درصدها برابر با ۱۰۰ نیست.

KEYU analytics

تمایل به مهاجرت در مناطق مختلف



- اگه بریم، مطمئنی می‌تونیم برگردیم؟

- این چه حرفیه! حتی فردا هم معلوم نیست خورشید طلوع می‌کنه یا نه. اصلاً برگردیم که چی بشه؟ محدود نشو، اتفاقیه که افتاده. باید زندگی رو ادامه داد. حرفت درسته اما نه برای این موقعیت. اینجا شهرمونه، از کوچه پس‌کوچه‌هاش کلی خاطره دارم، یه بخشی از هویت منه.

- خب پس چیکار کنیم؟

- بمونیم و دفاع کنیم.

لباس تو دستش رو مچاله کرد و محکم پرتش کرد تو چمدون. زیرلبی بر شیطان لعنتی گفت. سرش رو بلند کرد و درحالی که نگاهش رو انداخت بهم صداش رو برد بالاتر و گفت: «آخه عزیز من با چی می‌خوای دفاع کنی؟ میدونی ارتش صدام چند نفره؟ چه امکاناتی داره؟ نکنه می‌خوای با شمشیر یادگاری عشیره‌ایت وایسی جلو تانکا؟ فکر کردی می‌تونی این خونه رو سنگرت بکنی و بری بالا پشت بومش دیدبانی بدی؟ تا کجا رو می‌تونی از بالای پشت بوم بینی؟ شاید هم کبوترات قراره بیسیمچی بشن. ما مردم عادی هستیم، چی می‌دونیم از جنگیدن؟»

تکونی به بدنم دادم. بادی به غبغم انداختم. صدامو کلفت کردم که بتونم قدرتمو نشون بدم.

- مگه من چمه؟ تازه سی و دو سالمه، بدنم اینقدر آماده و قوی و سرپا هست که بتونم فرزند باشم و بجنگم. در ضمن، اونمی که از جنگیدن هیچی نمیدونه شمایی خانوم؛ خیر سرم سربازی رفتم، یه چیزایی حالیمه. دیشبم آقا محل گفت مسجد رو پایگاه کردن، هر کی می‌خواد میره ثبت‌نام می‌کنه، هم بهش یاد می‌دن چیکار بکنه هم اسلحه می‌دن.

یک دفعه بادش خالی شد. تمام اون هیجان و بالا پایین پریدن‌هاش یه گوله کاموای کوچیک آبی شد و از تیله‌چشماش قل خوردن تو گلوش. لب ورچید. بلند شد رفت تو آشپزخونه. تکیه دادم به چارچوب و در و نگاهش کردم. خونه ما، مصداق بارز خونه نقلی بود. از ته اتاق می‌تونستی نخل تو حیاط رو بینی. یکم آب خورد. با کلافگی داشت ظرف‌ها رو کارتون می‌کرد که یکیش از دستش افتاد و شکست. طاقتش تموم شد. بغضش ترکید و های‌های گریه کرد. حق داشت بترسه. حق داشت نگران باشه. یه دختر ۲۶ ساله که تازه درسش رو

تموم کرده بود و کلی برنامه و انگیزه برای آیندش داشت. خوب یادمه وقتی رفتم خواستگاری چجوری چشمش برق می‌زد و از آینده حرف می‌زد. سخت بود باور کنه زندگیش رو بسپره به دست دیو سیاه جنگ. سخت بود باور کنه به همین زودی طعم شیرین خوشبختی تلخ بشه.

دستاش می‌لرزید؛ یکی از دلیل‌هایی که بهش میگفتم طفل معصوم همین بود؛ هر وقت می‌ترسید، دستاش می‌لرزید. تقریباً به سمتش پرواز کردم. دستاشو گرفتم تا آرام بشه.

-خودم جمعش می‌کنم. نمی‌خواد تو جمعشون بکنی، دستتو می‌بره.

نشوندمش رو صندلی و مشغول جمع کردن تکه‌های بشقاب شدم. جنگ‌زده مثل یه بشقاب تکه تکه شدس. زندگیش تکه تکه شدس. درست مثل همین بشقاب. تکه هات هست اما هر کدوم جداشده و دور افتاده و این باعث میشه که دیکه یه بشقاب نباشی. آدم دلش هزار جا و پیش هزار کسه. با هر بمبی که فرود میاد نگران می‌شی که ای داد، فلانی خوبه؟ جون سالم به دربرد؟ هستی و نیستی.

سرش رو میذاره رو میز و به گریه ادامه می‌ده. صدش با صدای جاروبرقی قاطی می‌شه. چیه این زندگی؟ در حالی که داری از ترس مرگ گریه می‌کنی، خرده شیشه‌ها رو جارو میکنی که تو پات نره!

با بغض و فریاد گفت: «اگه این شهر، وطنه، منم زنتم. مگه وقتی از خرمشهر می‌خواستی بری پالایشگاه نگفتی اگه من راضی نباشم قدم از قدم برنمی‌داری؟ چی شد پس؟ من راضی نیستم. آره تو جوونی، زور بازو داری، بهت تفنگ میدن، باشه تو خوبی. اما من چی؟ باور کن من بیشتر این شهر بهت نیاز دارم. اگه چیزیت بشه من چیکار کنم؟»

طاقت بغضشو نداشتم. نمی‌تونستم تو این حال بینمش.

- همینجوری هم دارم عذاب می‌کشم. تو رو خدا بیشتر این اذیتم نکن. فکر کردی برا من راحتی انتخاب کردن؟ همینجوری هم موندم بین این دوراهی. کارمو سخت‌تر نکن. بی‌کس و کار که نیستی. خانوادت هستن. با اونا برو شیراز. منم اینجا می‌مونم. اینجوری هم خیالم راحتی که جات امنه هم یه عمر این فکرو به دوش نمی‌کشم که فرار کردم و نموندم پای ارزش‌هام. بذار به خودم ثابت کنم این همه حرف وطن دوستی شعار نبود.

صدای در اومد. حاج آقا بود. از پشت در همسایه همسایه کنان داد می‌زد.

_اصلاً... اصلاً... اصلاً حالا که اینجوری شد می‌گم بهت. نمی‌ذارم بمونی اینجا.

اینو گفت و چادر به سر کرد و دوید به سمت در.

چهره نگران حاج آقا تو قاب در پیدا شد.

- چی شده بابا جان؟ صدای داد و بی‌داد و شکستن ظرف اومد. نگران‌تون شدم. شما

هنوز تازه عروس دامدین. زوده برا دعوا.
لپای حورا گل انداخت. سرشو انداخت پایین. اما هنوزم حالت حق به جانب داشت.
- حاجی بفرمایید تو. تا شما یه چایی بخورین منم از علی پیش شما گله کنم.

علی رو از بچگی می شناختم. از همون موقع که باباش می آوردش مسجد تا مکبر باشه. از یکی از عشیره های بزرگ عرب تو خرمشهر بود اما در عین حال خیلی خونگرم و متواضع بود؛ از باباش یاد گرفته بود. درس خونده و تحصیل کرده بود. درسش که تموم شد باباش فرستادش سربازی. از سربازی هم که برگشت یه لنج بهش داد. از آب و گل که دراومد برایش رفتن خواستگاری. ستاره از فامیل هاشون بود؛ دختر عموی باباش. خدایا مرز باباش خیلی دوست داشت تا پسرش زودتر سر و سامون بگیره و نوه هاشو ببینه و خیالش راحت باشه که نسلش ادامه داره. اما عمرش قد نداد و سال قبل تو یکی از بمب گذاری های حزب خلق شهید شد. به سرتاپاش نگاه میکنم. قد بلندش با دیدشاشه بیشتر به چشم میاد. صورتش زیر آفتاب سوزان پالایشگاه، آفتاب سوخته شده. به حرف های زنگش گوش می ده و هر وقت جوابی به ذهنش میاد برای اینکه وسط حرف نپره، تسبیح رو تو دستش می چرخونه

حورا رو هم می شناسم. هم بازی دخترم بود. اونم درس خونده و تحصیل کرده بود. دختر آرومی بود. اهل گله و شکایت نبود. اما این بار دل پری داشت. گاهی با ناراحتی و غم، گاهی با عصبانی، گاهی از روی غیرتش به شوهرش حرف می زد و می خواست من رو قانع کنه تا با شوهرش حرف بزوم و راضیش بکنم تا اونم بره.

هر دوشون حرف درستی می زدن. یکیشون دل نگران خونه و زندگیش بود و اون یکی نگران جونش. لعنت به صدام!

- شام نخورده می رین؟

- آره، آقا می گه یک ساعت یه ساعته. هر لحظه به شهر نزدیک تر می شن.

سر شب عامو فاضل و عهد و عیالش اومدن دنبال حورا. از زیر قرآن ردشون کردم. دعاشون کردم و راهیشون کردم سمت شیراز. قرار شدن برن خونه ی یکی از فامیلای دور ام. دوری از حورا برام سخت بود. موقع شام که دیگه کسی نبود تا خبرای روز رو برایش تعریف کنم فهمیدم. یک سال بود که روز و شب با هم بودیم. عادت نداشتم به نبودنش. طاقت سنگینی خونه رو نداشتم.

رفتم رو تخت تو حیاط بخوابم. آبانه. گرمای هوا بریده شده. نه اونقدر گرمه که طاقتو طاق کنه و نه اونقدر سرد که دم سحر سرد بشه. باد ملایمی لابه لای نخلا

می رقصه، خبر مرگ و ویرانی با خودش میاره. صدای تیر و تفنگ از دور دورا به گوش میرسه. به حورا فکر می کنم. به حرفاش...
تمام تلاشش رو کرد که منم باهاش برم اما موندم. هنوزم نمی دونم تصمیم درستی گرفتم یا نه. رفیق نیمه راه شدم؟ فقط می دونم به حرف شیخ گوش کردم. وقتی که بهش می گفتم ما که عربیم، کشورمون باید عربی باشه آویزه گوشم کرد ما عرب ایرانیم، خاکمون ایرانه.
همینجوری که دارم فکر می کنم کم کم پلکام سنگین می شه.

صبح خروس خون بیدار شدم. رفتم سر کوچه تا زنگ بزنم و از حورا خبر بگیرم. حتما تا حالا رسیدن. با اینکه صبح زود رفتم، نیم ساعت تو صف تلفن ایستادم تا نوبتم شد. رسیده بودن. حالشون خوب بود. صداش هنوز لحن دلخوری داشت اما نگرانم بود. بهش قول دادم که مراقب خودم باشم. غر غر آدمای تو صف نداشت بیشتر حرف بزنیم. سریع قطع کردم.
رفتم مسجد محل. برای جنگ اسم نوشتم. بهم تفنگ دادن و گفتن بعد نماز ظهر بایستم تا آموزش بدن.
موندم تا بجنگم و نذارم خرمشهر اشغال بشه. به حورا قول دادم، قول دادم نذارم خش به خودم و شهر بیوفته...

۱ مهاجران انگیزه بیشتری برای کار و دستیابی به موقعیت بهتر دارند؛ بنابراین کارآفرینان بالقوه محسوب می‌شوند.

۲ شرایط اقتصادی بهتر

۳ برخی از مردم از کشورهای ناامن به کشورهای مهاجرت می‌کنند که امنیت اولویت آن‌هاست و زندگی بهتر و سلامت آمیزی دارند.

۴ فرصت‌های تحصیل و آموزش عالی، موفقیت تحصیلی را به ارمغان می‌آورد. بیشتر افرادی که برای تحصیل مهاجرت می‌کنند، به کشورشان برمی‌گردند.

۵ بسیاری از مردم با همه سختی‌هایی که در سال‌های اولیه مهاجرت تجربه کردند، بالاخره به آرامش می‌رسند و بسیاری از مشکلات، نگرانی‌ها و استرس‌های کشور قبلی از بین می‌روند.

۶ کسب استقلال

۷ دست یافتن به اهداف زندگی خود

طبق عادت هر روز صبحم، بین کانال‌های تلگرامی کتاب‌های دست دوم و کم‌یاب می‌چرخیدم و قیمت‌های نجومی‌شان را ورنه‌انداز می‌کردم. همان‌طوری که به سه جلدی «از صبا تا نیما - تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی» و قیمت ناقابل یک میلیون تومانی‌اش خیره شده بودم، از خودم پرسیدم: «یعنی صاحبان این کتاب‌ها چه شدند؟». به یاد پدرم افتادم که باور داشت هر چیز دست دومی را از خانه‌ی یک بنده‌خدایی که مُرده، جمع کرده‌اند و دارند مالش را حراج می‌کنند. به این هم فکر کردم که اگر من هم کتاب‌هایم را کول کنم و بی‌رم کتابفروشی هدایت توی کوچه کازرونی‌ها، چقدر به جیب می‌زنم؟ از این فکر قلبم به درد آمد. هرگز. من باور دارم هیچ کس تا ناگزیر نشود از کلیات شمس تبریزی رحلی قابدارش نمی‌گذرد. حتما جایی رفته‌اند که نمی‌توانستند کتاب‌هایشان را ببرند؛ یا پدرم درست می‌گوید (به هر حال دو جلدی بازتاب نفس صبحدمان مشیری جز توشه‌ی آخرت حساب نمی‌شود)، یا مقدار بار مجازشان ۳۰ کیلوگرم بوده و کتاب‌هایشان آخرین مورد از لیست وسایلی که باید می‌بردند. تصورشان می‌کنم که بین کاپشن دولایه‌شان و کتاب بستری‌شان، بین یک جفت کفش اضافه و دیوان حافظشان نمی‌دانند کدام یک را انتخاب کنند. کتاب‌ها را کارتن کرده و پشت ماشین می‌گذارند. بعد هم نوبت خود کتابخانه‌شان است. در بهترین شرایط، کارتن‌ها سر از انباری مادر بزرگ یا عمه بزرگ‌شان در می‌آورند. شاید دفعه بعد که بتوانند برگردند ایران، گوشه‌های کتاب‌هایشان جویده شده باشد و بین صفحاتش پر از فضله‌ی موش باشد. «اگر بخواهند دن کیشوت ترجمه قاضی‌ام را بفروشند، صفحه اول هر جلد را - که اسمم را امضا کرده و تاریخ زده بودم - پاره می‌کنند؟».

اصلا دلم راضی نمی‌شود که حتی در این شرایط خیالی که اول صبح برای خودم درست کرده‌ام دست از دایی جان ناپلئونم بشویم. هنوز هم معتقدم اگر واقعا مجبور به ترک عزیزانِ کاغذی‌شان نبودند، این‌گونه بی‌کس و تنها، به امان خدا رهایشان نمی‌کردند. حتما در انتخاب بین کفش زمستانی‌شان و اولین رمانی که تمام کردند، ترجیح دادند در زمستان سردِ آن کشور سرد، پاهایشان گرم بماند.



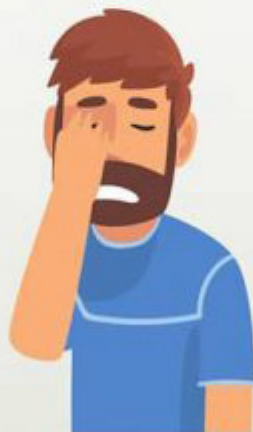
مشکلات احتمالی بعد از مهاجرت

شوک فرهنگی

دستگیری

بیکاری

مشکلات مالی



منزوی شدن

مشکلات روانی مثل افسردگی

یکی از دیدگاه‌های اشتباه که باعث بروز مشکل می‌شود، عافیت طلبی است. با مهاجرت همپیمان نیاز است که فرد کار کند و هر شغلی، سختی‌های خاص خودش را دارد. این تصور که با مهاجرت فقط به تفریح و خوش گذرانی می‌پردازیم و نیازی به کار و درآمدزایی نیست، اشتباه است.



آسیب روانی و احساس تنهایی به خصوص برای افرادی که وابستگی شدید به خانواده و دوستان خود دارند.



فرهنگ خاص



قوانین جدید



یادگیری زبان جدید به خصوص اگر کشوری غیر انگلیسی زبان باشد.



